

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

تتبع و نگارش: الحاج داکتر امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
۱۰ می ۲۰۱۶

تفسیر احمد- ۳

ترجمه و تفسیر سوره عبس- ۲

معصوم بودن انبیاء:

پیامبران الهی در تبلیغ شریعت و دین معصوم هستند، به این معنا که هر آنچه از جانب الله باشد بدون کاستن یا افزودن بر آن یا کتمان آن به مردم می رسانند، و الله متعال درباره پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: « وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ » (سوره الحاقه ۴۴-۴۸) یعنی: اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود! و آن مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است.

و به پیامبرش صلی الله علیه وسلم فرمود: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ » (سوره مائده ۶۷) یعنی: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای! و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد.

بنابراین ممکن نیست که انبیاء الهی چیزی را از دین و شریعت الهی فراموش کنند که به مردم برسانند، و یا آن را تغییر دهند و یا کتمان نمایند، به خصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که هر آنچه از دین بود را به طور کامل و شامل به مردم عرضه نمود و الله متعال در حجة الوداع چنین نازل کردند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده ۳) یعنی: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین ماندگار شما پذیرفتم.

همچنین پیامبران الهی از ارتکاب به گناهان کبیره عصمت داشتند، چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته اند: «گفته اکثر علمای اسلام و تمامی فرق بر اینست که انبیاء از ارتکاب به کبائر - نه صغائر - معصوم هستند.. و این گفته اکثر اهل تفسیر و حدیث و فقهاء نیز هست، بلکه نقل نشده که سلف امت و ائمه دین و صحابه و تابعین و تابع تابعین چیزی خلاف این سخن گفته باشند». (مجموع الفتاوی: جلد ۴ / ۳۱۹).

یادداشت:

گاهی پیش می آمد که در انجام پاره ای از تکالیف دینی و یا موضوعاتی که به دین و شریعت مربوط می شد،

اشتباهاتی جزئی از انبیاء صادر می گشت، ولی بلافاصله آن اشتباه به وسیله وحی الهی تذکر و اصلاح می شد تا مبادا بر امر رسالت خدشه ای وارد شود، و روش جبران را به او می آموخت تا یارانش بیاموزند که هرگاه در این مواقع دچار سهو شدند چگونه جبران کنند؛ به عبارتی خود این سهوها نوعی آموزش دینی برای مردم بود، به طور مثال: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز چهار رکعتی سهواً در رکعت دوم سلام دادند، بعداً که متوجه شدند بلافاصله آن را جبران کرده و در آخر سجده سهو بردند، مردم با دیدن این صحنه آموختند که اگر در آینده دچار سهوی در نماز خود شدند چگونه (بدون تکرار نماز) آن را جبران کنند، پس یکی از حکمت‌های این نوع سهوها؛ آموزش دینی به مردم است و اکنون ما با وجود این وقایع و روایات است که می دانیم در هنگام سهو در نماز چکار کنیم، اگر این وقایع و روایات نبودند ما اکنون روش جبران را نمی دانستیم.

مثالی دیگر در ماجرای اسرای بدر؛ امام احمد و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم ضمن مشورت با یاران خویش درباره اسرای بدر گفت: خدا این‌ها را زبون پنجه توانمند شما کرده است، نظر شما درباره ایشان چیست؟ عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا همه‌شان را گردن بزن، پیامبر از وی رو برگرداند. ابوبکر صدیق برخاست و گفت: نظر من این است که آن‌ها را مورد عفو قرار بدهی (از کشتن‌شان صرف نظر کنی) و از آن‌ها فدیة بگیری، پس پیامبر با پذیرش فدیة آن‌ها را مورد عفو قرار داد. در این خصوص خدای بزرگ آیت « مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ تَرْبُوتًا عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » را نازل کرد. احمد (۱۳۱۴۳).

معنای آیت: «برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد (و برای آزادی آنان فدیة بگیرد) تا زمانی که کاملاً بر دشمن چیره گردد! متاع ناپایدار دنیا را می‌طلبید، در حالی که خداوند برای شما پاداش پایدار آخرت را می‌خواهد؛ و خداوند عزیز و حکیم است. اگر نبود که پیش از این فرمانی از سوی خداوند صادر شده بود، به خاطر فدیة‌هایی که بازستانید عذابی عظیم شما را فرا می‌گرفت!».

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس اجتهاد خویش چنین حکم کردند که اسراء را در قبال فدیة آزاد کنند، اما این اجتهاد به وسیله نزول وحی تأیید نشد و مردم دانستند که چه چیزی مطلوب شارع است.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر ابلاغ رسالت دینی خود عصمت داشتند و اگر احیاناً در یک امر عبادی دچار سهوی می شدند و یا در یک مسأله ای مرتبط به احکام دین، اجتهادی ناصواب از ایشان صادر می گشت، بلافاصله به وسیله وحی اشتباه او تصحیح می شد و به مردم ابلاغ می گشت و مردم از آن دین می آموختند و پی به مسأله می بردند.

و اما در مسائل و کاروبار دنیایی هم گاهی دچار اشتباهاتی می شدند، ولی تشخیص امر رسالت از امورات دنیوی برای یارانشان ساده و آسان بود، زیرا شناخت امورات دنیوی و تمییز آن از امورات دینی برای هر انسانی ممکن است؛ و یا گاهی خود یارانشان سؤال می کردند که آیا فلان امر از وحی است یا نظرات شخصی ایشان، چنان که در حدیث صحیح وارد شده که در هنگام جنگ بدر رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکرشان را حرکت دادند تا پیش از مشرکان به آبهای بدر برسند و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست یابند. هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیکترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت:

«أرأيت هذا المنزل أمّنزلاً أنزله الله ليس لنا أن نتقدمه ولا نتأخره أم هو الرأى والحرب والمكيدة؟ قال بل هو الرأى والحرب والمكيدة قال يا رسول الله فإن هذا ليس لك بمنزل امض بالناس حتى تأتي أدنى ماء من القوم فنعسكر فيه ثم نغور ما وراءه من الآبار ثم نبني عليه حوضاً فتملوه ماء ثم نقاتل القوم فنشرب ولا يشربون فقال رسول الله صلی الله علیه

وسلم لقد أشرت بالرأى ثم أمر بإنفاذه فلم يجيء الليل حتى تحولوا كما رأى الحباب وامتلكوا مواقع الماء» (فقه السيرة) و (دلایل النبوة) و البانی گفته صحیح است.

یعنی: ای رسول خدا اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند (از طریق وحی) برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقبتر از آن بازپس رویم؟ یا این که اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: (بل هو الرأى والحرب والميكة) نه، بلکه این نظر خودم است و جنگ است و نیرنگ! گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیکترین چاه به طرف مقابل (قریش) برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرفتر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: (لقد أشرت بالرأى) اندیشه درست را تو ارائه کرده‌ای! آنگاه، رسول خدا صلی الله علیه وسلم لشکر را حرکت دادند، تا به نزدیکترین چاه آب به دشمن رسیدند. در آنجا در دل شب منزل کردند و شبانه حوض‌های آب را ساختند و چاه‌های آن طرفتر همه را کور کردند و ایشان را در آن حوض‌ها انداختند».

در اینجا می بینیم که چون مسأله بر حباب بن منذر رضی الله عنه مشتبه شد که آیا عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب وحی است یا نظر شخصی، از ایشان سؤال کردند تا مسأله برایشان روشن گردد.

و یا در روایت صحیح دیگری آمده که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه از کنار چند نفر عبور کردند که آنها در حال تلقیح نخلهای خود بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دیدن آن کار آنها فرمودند: «لَوْ لَمْ تُتَعَلَّوْا لَصَلَحَ» اگر شما این کار را نکنید بهتر است، آنها نیز به خاطر سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام کار تلقیح نخلها منصرف شدند، ولی بعدها محصول نخل خوب نشد، بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره نزد آنها رسیدند و فرمودند: «مَا لِنَخْلِكُمْ؟» اوضاع نخلهای شما چگونه است؟ آنها موضوع خراب شدن محصول را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ» شما به امورات دنیوی و تخصصی خود آگاه تر هستید و در مسند بزاز آمده که فرمودند:

«وَإِنِّي قُلْتُ لَكُمْ ظَنًّا ظَنَنْتُهُ، فَمَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» یعنی: «من آنچه که به شما گفتم گمان و نظر خودم بود، اما هر آنچه به شما گفتم که خدای عزوجل چنان فرموده، هیچ گاه دروغی بر خداوند تبارک و تعالی نیست» صحیح مسلم (۲۳۶۳) و مسند البزاز (۹۳۷).

و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند:

«إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِي، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ». صحیح الجامع (۲۳۳۸).

یعنی: «همانا من بشری هستم (مانند شما)، هرگاه شما را در دینتان به چیزی امر کردم آن را اجراء کنید و اگر چیزی را از روی نظر خود به شما گفتم، بدانید که من بشر هستم (و صددرصد درست نیست)».

خلاصه این که:

انبیای الهی در ابلاغ دین عصمت داشتند و هرآنچه مربوط به دین و احکام آنست را بدون کم و کاست و کتمان برای مردم بیان کرده اند و اگر احیاناً در پاره ای از مسائل مرتبط به امر دین دچار سهو یا اشتباه می شدند بلافاصله توسط وحی تصحیح و اصلاح می شدند و مردم آگاه می گشتند و در کاروبار دنیائی و غیر دینی هم عصمت نداشتند، و این امرلطه ای به رسالت ایشان وارد نمی کند، زیرا خدای متعال فرموده که من پیامبری تاجر یا دهقان یا طبیب یا صنعتکاری برای شما فرستادم! بنابراین اشتباه کردن در این امور چیز عجیبی نیست و تشخیص امر رسالت از غیر آن

برای مردم آسان بود و همانگونه که چند مثال ذکر کردیم مسائل دنیوی و غیر دینی قابل تمییز بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم هر آنچه مربوط به دین و رسالت می بود را به عنوان دین به مردم می فهماند تا مردم متوجه شوند که فلان مسأله از دین است و فلان مسأله خارج از رسالت است. بر همین مبنا فقهای اسلام فرمودند: اصل در فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آنست که اقوال ایشان مبنای تشریحی دارند و از جانب وحی هستند مگر آن که دلیلی یافت شود که ثابت کند فلان قول نبوی نظر شخصی ایشان بوده و اگر چنین حجتی وجود نداشته باشد به اصل عمل می شود؛ یعنی اقوال او مورد تأیید وحی هستند و جنبه تشریحی دارند، اما اصل در افعال نبوی همیشه بر جنبه تشریحی نیست؛ گاهی جنبه تشریحی دارد و گاهی اجتهاد و نظر شخصی ایشان است.

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

پیامبران علیهم الصلاة والسلام در بین مخلوقات از همه شرافتمندتر و پاکتر بودند و بیشتر از همه تقوای خداوند را داشته و دارند و از او می ترسند و برگزیدگانی هستند که مردم باید به آنها تاسی جویند و اقتداء نمایند. رسول صلی الله علیه وسلم و پیامبران علیهم الصلاة والسلام دارای مقام عصمت و مصون از اشتباه و معاصی است. مسائل مرتبط با عصمت را به دو امر زیر تقسیم می کنیم:

- عصمت در تبلیغ دین

- عصمت در خطاهای بشری

مورد اول، یعنی در تبلیغ انبیاء همگی معصومند. الله تعالی می فرماید: «ولو تقول علينا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین * فما منکم من أحد عنہ حاجزین» (الحاقه ۴۷/ - ۴۴) یعنی: و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد.

شیخ عبد العزیز بن باز - رحمة الله - در (فتاوی ابن باز جلد ۳۷۱/۶) می گوید: قاطبه مسلمانان اجماع دارند که پیامبران علیهم الصلاة والسلام و از جمله محمد صلی الله علیه وسلم در آنچه که مربوط به خطای تبلیغ در دین است معصومند، الله تعالی می فرماید: «والنجم إذا هوی * ما ضل صاحبکم وما غوی * وما ينطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحی * علمه شدید القوی» (سورة النجم ۱-۵) یعنی: سوگند به اختر چون فرود می‌آید (که) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمی‌گوید این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست آن را [فرشته] شدیدالقوی به او فرا آموخت.

پس پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم در تمام آنچه که مربوط به تبلیغ دین الله از قول و فعل و تقریر است، معصوم می باشد و در این مسأله بین اهل علم اختلافی نیست.

اما در خصوص مورد دوم یعنی معصوم بودن در خطاهای بشری: این مسأله به دو بخش تقسیم می شود:

۱- عدم خطای انبیاء مربوط به گناهان کبیره، که آنها علیهم السلام از گناهان کبیره معصومند چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمة الله در مجموع الفتاوی: جلد ۴ / ۳۱۹ بر آن تأکید داشته.

۲- گناهان صغیره، گاهی بعضی از انبیاء مرتکب گناهان صغیره شده اند و لذا اکثر اهل علم معتقدند که انبیاء در گناهان صغیره معصوم نیستند و اگر یکی از انبیاء مرتکب چنین گناهی شده باشد الله تعالی به وی تذکر داده و او نیز مبادرت به توبه نموده است.

کسانی که می گویند: آدم علیه السلام معصیت کرد و توسط شیطان دچار لغزش گردید و جهت اثبات آن به فرموده خداوند متعال استناد می جویند: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهَا سُوءٌ أُتَتْهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (سوره طه ۱۲۱) «از آن درخت خوردند آنگاه شرمگاهایشان آشکار گردید و شروع به پوشاندن خویش به وسیله برگ درختان بهشت کردند و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد بنابراین اغوا شد یعنی راه را گم کرد.» و در سوره بقره آیت ۳۶ می فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» «شیطان آن دو را از آنجا دچار لغزش کرد.»

جواب این است که آنچه در مورد آدم علیه السلام در اینجا روی داده قبل از نبوت بوده است بنابراین درست نیست که آن را وسیله طعنه زدن به او قرار داد. امام ابوبکر بن فورک گوید: این جریان مربوط به قبل از نبوت آدم بوده است و دلیل آن فرموده پروردگار است که می فرماید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (سوره طه ۱۲۲) «سپس پروردگارش او را برگزید، توبه اش را قبول کرد و او را هدایت نمود.» و آنگاه می گوید که برگزیدن و هدایت آدم بعد از عصیان و نافرمانی بوده است و اگر قبل از آن بود دلیل جواز گناه به صورت واحد در مورد آنها بود و همچنین قبل از نبوت شریعتی برای پیامبران وجود ندارد که بر ما تصدیق آن واجب باشد و اما زمانی که از طرف پروردگار به سوی مردم مبعوث شدند، امین و معصوم در رساندن پیام پروردگارند و گناه گذشته به آن ضرری نمی رساند.

اگر گفته شود چگونه وقایع روی داده را به قبل از نبوت آدم مرتبط می دارید مگر نبوت همان وحی کردن از جانب پروردگار نیست؟ در حالی که آیات و احادیث ناطق به آنند که خداوند با آدم قبل از خروج از بهشت سخن گفته است.

جواب اینست: نبوت در اینجا منتفی است زیرا آن تنها وحی نیست بلکه وحی کردن به شخص نبی برای یک شریعت جدید و یا تجدید شریعت قبلی است و این چیزی است که دلایل موجود آن را در مورد آدم نمی رساند که در بهشت همراه همسرش به او شریعتی داده شده باشد. بنابراین صحیح ترین سخن در این مورد این است که آنچه در مورد آدم روی داده قبل از نبوتش بوده است. تنها چیزی که احتمال داشتن شریعتی را برای آدم علیه السلام قبل از آن نافرمانی ممکن می سازد توبه ای است که بعد از ارتکاب نافرمانی اقدام به آن کرد ولی این کار نه به واسطه شریعت بلکه تنها به خاطر صفا و پاکی نفس و شناخت مقام و منزلت پروردگار از جانب آدم علیه السلام تحقق یافت. خداوند متعال می فرماید: «قَتَلْتَنِي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سوره بقره ۳۷) «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود آنگاه خداوند توبه اش را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.» از جمله مثالهایی که مخالفان باز در این زمینه بیان داشته اند و به خاطرش می خواهند قرآن را زیر سوال ببرند آن هم موردی است که قبل از نبوت در مورد موسی علیه السلام روی داده و آن ارتکاب جرم قتل است و برای آن به قرآن استناد می جویند:

«وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (سوره قصص ۱۵) «هنگامی که مردم شهر در بی خبری بودند موسی به شهر درآمد؛ دو نفر را دید که با همدیگر می جنگند یکی از آن دو از قوم موسی و دیگری از طایفه دشمنان او بود. آنگاه شخصی که از طایفه موسی بود او را به کمک طلبید، موسی به کمکش شتافت و با یک مشت آن مرد را از پای درآورد و گفت: این کار از شیطان است هر آینه شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است.» سپس می گویند که موسی علیه السلام از ارتکاب آن پشیمان شد و همین ندامت باعث شد که در حضور پروردگار در شفاعت پیش قدم نشود چنان که در حدیث شفاعت که طولانی است بیان گردیده: «فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَصَلِّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ عَلَى النَّاسِ اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أَوْمَرْ بِقَتْلِهَا نَفْسِي

نَفْسِي نَفْسِي** (بخاری) (در روز قیامت مردم پیش موسی می آیند و می گویند: ای موسی تو رسول خدا هستی و خداوند به واسطه رسالت و سخن گفتن با شما، تو را برتری داده است. پیش پروردگارت برای ما شفاعت کن. مگر نمی بینی ما در چه وضع و حالی هستیم؟ در جواب می گوید: پروردگارم امروز چنان خشمگین است که نه در گذشته و نه در آینده بدین صورت خشمگین نخواهد شد من کسی را بدون این که مأمور به کشتن او باشم، کشتم. من هم اکنون در فکر خود می باشم. خودم، خودم، خودم.)

در این باره نیز می گوئیم: آنچه که مخالفان در حق موسی علیه السلام بیان کرده اند مربوط به قبل از نبوتش بوده است چنان که خداوند متعال می فرماید: «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ* وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ* قَالَ فَعَلْتَهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ* فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (سوره شعراء ۱۸- ۲۱) «گفت: ای موسی آیا تو را در میان اهل خویش در دوران جوانی نپروراندیم؟ و سالها عمر خویش را در میان ما گذراندی و انجام دادی آنچه را می خواستی و از جمله ناسپاسان بودی. گفت: من آن کار را کرده و از جمله گمراهان بودم سپس گریخته و از عقوبت شما ترسیدم آنگاه پروردگارم مرا دانش آموخت و از جمله پیامبران قرار داد.» موسی قصد کشتن او را نداشت بلکه هدفش دفاع از برادرش بود بنابراین مرتکب قتل عمد نشد و به خاطر این کار موسی از خداوند درخواست بخشش نمود و خداوند نیز او را بخشید چنان که می فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره قصص ۱۶) «گفت: پروردگارا به درستی که به نفس خویش ظلم کردم، مرا ببخش، آنگاه پروردگار او را بخشید که به راستی او صاحب بخشش و رحمت است.» و ایرادهائی را به پیامبران نسبت می دهند که در حقیقت امر خلاف اولی است یعنی انجام ندادنش بهتر بود.

ما مسؤول رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

در قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میدفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ وَآمَّا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (سوره زمر ۴۱). (ای محمد) ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم پس هر کس که ، هدایت یافت به سود وفایده خودش است ، ، و هر که گمراه شد به زیان و ضرر خودش تمام می شود، و تو وکیل و مسؤول آنها نیستی.

مفسرین در تفسیر آیت متبرکه که (۴۱ سوره زمر) می نویسند که اساساً قرآن عظیم الشان برای هدایت و رهنمائی بشریت نازل شده . «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ»

(به طور یقین این کتاب پر جلال و پر معجزه می باشد ، بدون این که در آن باطل و اشیا بی مفهوم باشد ، برای هدایت بشریت بر تو فرو فرستادیم) .

علماء می گویند در مورد کلمه «حق» که در آیت متذکره ذکر گردیده است، می توان دو تفسیر را از آن به عمل آورد.

۱- اول این که نزول و ارسال قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم ، به حق صورت پذیرفته است ، و در آن هیچ گونه چیزی باطلی دیده نمی شود.

۲- دوم اینکه ه این کتاب حق است (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) است ، قرآن عظیم الشان کتاب بر حق و در آن جای هیچ گونه شک و شبهه وجود نمی تواند داشته باشد ، و برای هدیت متقیان نازل گردیده است .

همچنان در این هم جای شک و شبهه باقی نمی ماند که این کتاب : یعنی قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم غرض رهنمائی و هدایت بشریت نازل گردیده است ، بناءً بر انسانها است تا در رهنمونی و هدایت این کتاب آنچه که

حق است بدان عمل نمایند و از آن چیز که موجب ضلالت انسانی می گردد از آن باید دوری و اجتناب نمایند، باید به فهم قرآن عمل کرد و زندگی خویش را در فهم و منطق قرآن عیار ساخت ، به سوی آنچه که این کتاب ما را تشویق و ترغیب می کند، باید بدان شتافت و آن را عملی ساخت ، و از آنچه که از انجام آن ما را هشدار داده و منع نموده است ، باید هشدار آن را جدی گرفت و خود را از انجام آن نگاه کرد. به هر آنچه که قرآن عظیم الشان ما را فرا می خواند، آن را رشد و هدایت به حساب آورد و از آنچه که نهی فرموده ، آن را باطل و ناروا شمرد و از آن دوری کرد.

در ادامه آیت شریفه می آید: «فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ» پس هر کس و هر انسان راه هدایت را قبول کرد ، راه هدایت را در پیش گرفت ، و با دلیل و برهان به سوی حق شتافت به نفع او خواهد بود ، زیرا که حکم علمی است که : نتیجه حق پذیری به خود انسان باز می گردد.

«وَمَنْ ضَلَّ فَانْمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» (و هر کس گمراه گردید و از حق روشن کلام الهی سرپیچی و انحراف جوید، در نهایت امر به زیان و ضرر خودش تمام خواهد گردید ، در نتیجه شخص گمراهی خواهد بود ؛ و به اصطلاح کیفر عمل انحرافی خویش را خواهد چشید.

«وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» و تو ای پیامبر! بر آنان به حیث وکیل و مراقب گماشته نشده ای، و موظف نیستی که حق را به قلب ، جان و وجود آنان برسانی ، و به اصطلاح همیشه مراقب و مواظب آنان باشی که آنان انحراف نمایند . زیرا که تو نمی توانی آنان را به اسلام و ایمان و ادار به اجبار سازی. تنها و تنها وظیفه تو رساندن پیام آسمانی است ، نه نگرهبانی از دلهای مردم و یا اجبارشان به پذیرش حق.

ایمان یک عقد و پیمان و التزام قلبی و درونی است که انسان با اختیار خود آن را باید بپذیرد. بدین اساس دین مقدس اسلام ایمان اجباری را قبول ندارد و پروردگار با عظمت ما انسان را آزاد گذاشته است تا با تحقیق دین را انتخاب کند.

در منطق قرآن ، کسانی که انتخاب کننده دین ناحق باشد آن را کافرو کسانی که قبول کننده دین حق باشد آنها را به مؤمن مسمی می کنند. درین محاسبه کسی می تواند مسلمان باشد و سرانقیاد و تسلیم به راه حق فرو آورده باشد اما مؤمن نباشد.

چنانچه گفتیم مؤمن همان رابطه و تعهد داخلی است که از آن تعهد و صداقت آن الله تعالی و خود شخص مسلمان و مؤمن خبر دارد.

دین مقدس اسلام برای انتخاب دین قاعده و قانون را وضع نموده است که پایه و بنیاد این قانون در (آیت : ۲۵۶ سوره بقره) با ظرافت خاص بیان یافته است :

پروردگار با عظمت ما می فرماید : « لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي ... » (الایه) اجبار و اکراهی در (قبول دین) نیست ، چراکه هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است .

شأن نزول آیت متبرکه : این آیت در سوره بقره بوده و سوره بقره بعد از هجرت به مدینه آغاز گردیده است. وحی این سوره زمانی آغاز یافت که نظام اسلامی در حال شکل گیری و استحکام بود. مفسرین می گویند : که این سوره در باره مردی از اهل مدینه و از قبیله بنی سالم بن عوف ، در مورد شخصی به نام «حصین» ، نازل شده است :

قصه طوری است که : «حصین» که خودش مسلمان شده بود ، دو پسر داشت که نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند .

این مرد داستان را به حضور محمد صلی الله علیه و سلم عرض داشتند که یا رسول الله! آیا می توانیم آن دو را مجبور به قبولی دین اسلام کنم، چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟! در جواب آیت شریفه « لا اکره فی الدین ... » نازل شد .

همچنان برخی از مفسرین در شأن نزول این آیت فرموده اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست به نام « صبیح » می خواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند .

در همین اثنا آیت « لا اکره فی الدین » بر پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد و به «صبیح» و تمام مسلمانان هدایت داد شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار واکرهی را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار می باشند .

همچنان حضرت عمر رضی الله عنه پیره زن نصرانی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: « انا عجز کبیره والموت اقرب الی» یعنی من پیر زن بزرگسالی هستم که مرگم نزدیک شده است؛ چرا در آخر عمر خود مذهب را رها کنم؟ حضرت عمر رضی الله عنه بعد از استماع صحبت زن او را بر ایمان آوردن اجبار ننمود؛ بلکه این آیت شریفه را تلاوت نمود که: « لا اکره فی الدین » یعنی، در دین اجباری نیست» و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور واکراه امکان ندارد.

دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری نداشت، بلکه ایمان و عدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد .

طوری که خداوند متعال می فرماید: «وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر» (بگو: حق همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است

(ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که می خواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس می خواهد (بدان) کافر شود. (سوره الکهف: ۲۹)

قرآن عظیم الشان محمد صلی الله علیه و سلم را به این حقیقت متوجه ساخته است که بر تو فقط تبلیغ دعوت واجب است و تو نمی توانی بر مردم به گرویدن به اسلام اجبار کنی. «افأنت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین» (یونس: آیت ۹۹) «آیا تو (ای پیغمبر!) می خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و نه سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

و باز در سوره (الغاشیه): آیت: ۲۲ میفرماید: «لست علیهم بمسيطر» (تو بر آنان چیره و مسلط نیستی) همچنان قرآن عظیم الشان در سوره الشوری آیت: ۴۸ میفرماید: «فان اعرضوا فمأ ارسالنک علیهم حفیظاً ان علیک إلا البلاغ» (اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مشو) چراکه ما تو را به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم بر تو پیام باشد و بس).

همچنان قرآن عظیم الشان در (سوره مزمل آیت: ۱۹) می فرماید: «فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً» (پس هرکس که بخواهد (می تواند) راهی به سوی پروردگارش اتخاذ نماید)

در این آیت متبرکه جمله « من شاء » دلیل بر اختیار و آزادی انسان در انتخاب کفر و ایمان است. « انا هدیناه السبیل إما شاکراً وإما کفوراً » «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گذار باشد (و پذیرا شود)، یا (مخالفت کند و) کفران نماید.» در آیات متذکره راه حق و باطل از یک دیگر مشخص شده است و انتخاب هریک به دست خود انسان است، او مجبور نیست و در عمل می تواند هر کدام از این راه را که بخواهد انتخاب کند، لکن اگر راه حق

و حقیقت را انتخاب کرد ، به جنت و سعادت ابدی دست می یابد و اگر راه باطل را انتخاب کرد ، به عذاب دردناک ، و جهنم و بدبختی عظیمی گرفتار خواهد شد .

قرآن عظیم الشان در بیش از (۱۲۰) آیت تأکید نموده است که اسلام بر اساس رضایت قلبی و آموزش محض انتشار یافته است و بعد از عرضه شدن اسلام بر مردم ، بر ای آنها صلاحیت عام و تام داده شده است تا در پذیرش ورد دین آزاد باشند . بنا بر همین منطق بزرگ انسانی است که پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم بعد از فتح مکه اهل مکه را به حال خود رها کرد و فرمود : « اذهبوا فأنتم الطلقاء » : بروید ، شما آزادید و بعد از این فتح عظیم و سرنوشت ساز بر آنان، کسی را به اسلام مجبور نکرد . صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم .

فهرست:

معلومات مؤجز

وجه تسمیه

اسباب نزول

شرایط صحابه شدن

محتوای کلی سوره عبس

ترجمه و تفسیر مؤجز

مخاطب این سوره کیست

معصوم بودن آنبیاء

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

مامسؤول رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

منابع و مأخذ عمده:

- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم (تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول علامه جلال الدین سیوطی ترجمه از عبد الکریم ارشد فاریابی
- تفسیر انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی
- فیض الباری شرح صیح البخاری داکتر عبد الرحیم فیروز هروی
- تفسیر طبری - امام المفسرین
- تفسیر پرتوی از قرآن
- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر (متوفی سال ۷۷۴ هـ)
- امام سیوطی کتاب « اسباب النزول »
- مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفهانی
- جلوه های از اسرار قرآن مهندس حکمتیار
- تفسیر معارف القرآن مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا محمد یوسف حسین پور
- تفسیر فی ظلال القرآن/ سید قطب (متوفی سال ۱۳۸۷ هـ)
- تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرم دل

- تفسیر کابلی (تالیف: شیخ محمود الحسن دیوبندی مترجم: هیأتی از علمای افغانستان)

- صحیح مسلم

- صحیح البخاری